

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



دانشکده سینما و تئاتر

پایان نامه تحصیلی جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته سینما

عنوان

تاثیر انقلاب اسلامی ایران و انقلاب شوروی بر سینما

استاد راهنما

جناب آقای دکتر محسن هاشمی

عنوان بخش عمل

آمدن یا شدن

استاد راهنمای بخش عملی

جناب آقای دکتر محسن هاشمی

نگارش و تمقیق

محمود طالبیان

بهمن هشتاد و نه

## تعهدنامه

اینجانب محمود طالبیان اعلام میدارم که تمام فصلهای این پایاننامه و اجزاء مربوط به آن برای اولین بار (توسط اینجانب) انجام شده است. برداشت از نوشتهها، کتب، پایاننامهها، اسناد، مدارک و تصاویر پژوهشگران حقیقی یا حقوقی (فارسی و غیر فارسی) با ذکر مآخذ کامل و به شیوه تحقیق علمی صورت گرفته است.

بدیهی است در صورتی که خلاف موارد فوق اثبات شود مسئولیت آن مستقیماً به عهده اینجانب خواهد بود.

تاریخ

امضا

## چکیده

این پژوهش تحت عنوان « تاثیر انقلاب اسلامی ایران و انقلاب شوروی بر سینما » به تاثیر انقلاب بر جنبه های گوناگون سینما در دو کشور می پردازد.

در مقدمه این پژوهش بیان می شود که این تحقیق قصد مقایسه بین دو سینما را ندارد و تنها در جستجوی این نکته است که با توجه به تاثیر بنیادینی که انقلاب بر تمامی وجوه اجتماعی این دو کشور داشته است، سینما چه تاثیری از انقلاب پذیرفته است. آیا این تاثیرات مثبت بوده است و باعث شکوفایی این هنر شده است یا اینکه موانعی در مسیر رشد این هنر بوجود آورده است؟

متن اصلی شامل سه فصل است. فصول اول و دوم، « انقلاب و سینمای اتحاد جماهیر شوروی » و « انقلاب و سینمای جمهوری اسلامی ایران »، به شرح تاریخچه ی انقلاب هر دو کشور و توصیف تاثیر انقلاب بر سینمای این دو کشور می پردازد. عناوین فرعی این دو فصل در بخش سینما با عنایت به آنچه در سینمای دو کشور رخ داده است، متناظر نیستند. فصل اول رساله با عناوین **تاریخچه ی مختصر انقلاب شوروی، سینمای اتحاد جماهیر شوروی: پیشینه ی سینمایی، سینما در دهه ی اول انقلاب و سینماگر انقلابی**، به تاریخ انقلاب و تاریخ دهه اول سینمای شوروی می پردازد. فصل دوم رساله نیز با عناوین **تاریخچه ی انقلاب اسلامی ایران، سینمای ایران بعد از انقلاب: پیشینه ی سینمایی، سینمای انقلابی، آغاز تنش، نفوذ سینمای شوروی، تولید و سیاستگذاری، فیلمهای شاخص، دهه ی شصت، ثبات و شگفتی، تقابل دو نهاد، فارابی و حوزه، محسن مخملباف: شمایل یک انقلابی، سینمای جنگ، زنان انقلابی روی پرده و یک انقلاب، یک سینما**، تاریخ انقلاب اسلامی ایران و دهه ی آغازین سینمای بعد از انقلاب را مورد نظر قرار می دهد.

فصل سوم این پژوهش، با عنوان « وجوه تشابه و افتراق دو سینمای متأثر از انقلاب »، به بررسی شباهت ها و تفاوت های این دو سینما در دو زمینه ی هنری و ایدئولوژیک می پردازد.

رساله با نتیجه گیری از فصول به پایان می رسد.

واژگان کلیدی: انقلاب، سینمای انقلابی، سینمای پیشرو، ممیزی، نظارت، سیاستگذاری.

## فهرست مطالب

1 مقدمه

### فصل اول:

4 انقلاب و سینمای اتحاد جماهیر شوروی

4 - تاریخچه ی انقلاب شوروی

14 - سینمای اتحاد جماهیر شوروی

14 - پیش زمینه

17 - سینما در دهه ی اول انقلاب

22 - سینماگر انقلابی

28 - افول دوران سینمای آوانگارد

### فصل دوم:

30 انقلاب و سینمای جمهوری اسلامی ایران

30 - تاریخچه ی انقلاب ایران

38 - سینمای ایران بعد از انقلاب

38 - پیش زمینه

39 - سینمای انقلابی ، از انقلاب اسلامی ایران تا آغاز دهه ی شصت

42 - آغاز تنش

- 44 - نفوذ سینمای شوروی
- 45 - تولید و سیاستگذاری
- 45 - فیلمهای شاخص
- 48 - دهه ی شصت ، ثبات و شگفتی
- 51 - تقابل دو نهاد ، فارابی و حوزه
- 52 - محسن مخملباف : شمایل یک انقلابی
- 53 - سینمای جنگ
- 54 - زنان انقلابی ، روی پرده
- 55 - یک انقلاب ، یک سینما

### فصل سوم:

- 57 - وجوه تشابه و افتراق دو سینمای متأثر از انقلاب
- 57 - زمینه هنری
- 60 - زمینه ایدئولوژیک
- 61 - نتیجه گیری

- 1 اقتباس های ادبی در سینمای قبل از انقلاب روسیه، ص. 15
- 2 استودیوهای بومی 1913-1916، ص. 16
- 3 تولیدات داخلی 1913-1916، ص. 16
- 4 تعداد فیلم های نمایش داده شده در اتحاد جماهیر شوروی (1921-1933)، ص. 20
- 5 کتابهای سینمایی چاپ شده در اتحاد جماهیر شوروی (1922-1933)، ص. 21

## مقدمه

بیش از 60 سال فاصله زمانی بین دو انقلاب روسیه و ایران وجود دارد. صاحب نظران، هر دو انقلاب را از مهم ترین رخداد‌های اجتماعی در قرن بیستم بر می‌شمارند. این دو انقلاب در صحنه داخلی این کشورها، باعث دگرگونی شگرف در تمامی شئون زندگی مردم شد.

انقلاب، در لغت به معنی زیر و رو شدن، تغییر وضع و دگرگونی است.<sup>1</sup> این واژه ابتدا در علم اخترشناسی برای تبیین حرکات خورشید و ستارگان مورد استفاده قرار گرفته است. *داریوش آشوری* در کتاب *دانشنامه سیاسی خود درباره کاربرد متاخر این کلمه*، چنین توضیح می‌دهد که: «این اصطلاح که در اصل در اخترشناسی برای جنبش‌های ستارگان و خورشید به کار می‌رفت، از سده ی هفدهم در اروپا و از زمان «انقلاب مشروطیت» در ایران، به استعاره برای خیزش‌های سیاسی و اجتماعی به کار رفته است و از آن پس در کاربردهای تازه‌ی خود معنای دگرگونی اساسی یا کامل شیوه‌ی تولید (انقلاب صنعتی)، یا دگرگونی بنیادی در نظام اجتماعی و سیاسی (انقلاب روسیه، انقلاب ایران و جز آن) یا در جنبه‌ای از زندگی فرهنگی و فکری را (انقلاب فرهنگی، انقلاب علمی و جز آن) به خود گرفته است»<sup>2</sup> اما آنچه موضوع نظریه‌های انقلابی و همچنین شناخت معنای اجتماعی انقلاب هاست آن دگرگونی‌های شدید ناگهانی است که بر اثر انقلاب در ساخت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه روی می‌دهد.

اما انقلاب‌ها تنها در یک کشور و یا یک محدوده‌ی مشخص مرزی، دگرگونی بوجود نمی‌آورند. انقلاب روسیه، ملتها و اقوام زیادی را در داخل مرزهای امپراتوری تزاری، متأثر از خود کرد و در بیرون از مرزهای خود باعث تغییرات گسترده‌ای در مرزهای سیاسی اروپای شرقی گردید. تفکر انقلابی - سوسیالیستی روسیه را باید موجد یکسری از جنبش‌ها و انقلاب‌های مهم در نقشه‌ی سیاسی جهان دانست. بسیاری از انقلاب‌ها در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا، به نوعی متأثر از انقلاب شوروی هستند. انقلاب اکتبر موج امیدی را در دل مبارزان چپ و اقشار ستمدیده‌ی سایر کشورها بوجود آورد.

انقلاب ایران هم علاوه بر تغییرات بنیادینی که در شئون مختلف حیات داخلی کشور بوجود آورد، تاثیر قابل ملاحظه‌ای در بیرون از مرزهای خود بر جای گذاشت. تغییر روابط ایران با بسیاری از

1. انوری، حسن، فرهنگ سخن، جلد اول، تهران، انتشارات سخن، 1382.  
2. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران، انتشارات مروارید، انتشارات سه‌رودی، 1366، ص. 47.



کشورهای غربی، جنگ تحمیل شده از سوی عراق و متولد شدن جنبش های اسلامی در کشورهای خاورمیانه را باید از جمله ی این تاثیرات دانست.

وقتی گفته می شود انقلاب بر تمامی شئون زندگی مردم تاثیر می گذارد - از نوع نگرش مردم تا نوع پوشش آنها - ناگزیر باید به تاثیر آن بر حیات فرهنگی آن جامعه توجه ای ویژه مبذول داشت.

آنچه در این تحقیق مورد نظر است، تاثیر انقلاب بر سینمای این دو کشور است. پر واضح است که نه انقلاب این دو کشور با هم قابل مقایسه هستند و نه سینمای آنها. انقلاب روسیه بر آمده از تفکرات مارکسیستی بود و با جنبه ی ماتریالیستی اش در تضادی بنیادین با انقلاب اسلامی ایران قرار دارد. دو ایدئولوژی متفاوت با یکدیگر، چه در حوزه تئوریک و چه در پشتوانه های تاریخی و فرهنگی.

از طرفی سینمای دو کشور هم در لحظه وقوع انقلاب قابل مقایسه نیستند. انقلاب ایران وقتی به وقوع پیوست که حدود نود سال از پیدایش سینما و حدود هفتاد سال از آغاز سینمای شوروی می گذشت. در این مدت سینمای جهان به شکوفایی هنری و تجاری چشمگیری دست یافته بود. اما در زمان وقوع انقلاب روسیه، کمی بیش از دو دهه از تاریخ سینما طی شده بود و سینمای روسیه با سرآغاز خودش فقط ده سال فاصله فاصله داشت. در سال 1978 در ایران هم سینما ناطق بود و هم رنگی. دستاوردهای فنی بیشماری در سینمای جهان کسب شده بود. سال 1917 اما دوره ی سینمای صامت بود و هنوز تا رنگی شدن سینما سالهای زیادی فاصله وجود داشت.

بنابراین این دو سینما در شرایط برابری از لحاظ زمانی قرار ندارند و از این رو این رساله به علت پیشرفت پرشتاب سینما، نمی تواند در پی بررسی تطبیقی این دو سینما باشد.

اما آن چیزی که عامل ربط این دو سینما در این پژوهش است، انقلاب می باشد. انقلاب در هر دو کشور، تحول و تغییر شگرفی به جا گذاشت. در یکی ایجابی و در دیگری به طریق سلبی. اگر سینمای شوروی بعد از انقلاب متمرکز به ارتقای سینما به عنوان یک هنر متعهد بود، سینمای ایران هم خود صرف نفی سینمای گذشته و زدودن ابتذال و انحرافات آن سینما کرد.

در بخش مربوط به سینمای شوروی، پس از مرور تاریخچه ی انقلاب روسیه، به تاثیر انقلاب در شکوفایی سینما به مثابه ی یک هنر انقلابی و پیشرو، به نحوی مبسوط پرداخت می شود. همچنین ضمن معرفی چند فیلمساز مشهور بعد از انقلاب، پیشینه و سوابق انقلابی آنها، در جهت هدف پژوهش، بررسی می شود.

همچنین در بخش مربوط به سینمای ایران ، ضمن برشمردن تحولات در عرصه سیاست گذاری ها ، تولیداتی بررسی می شوند که تلاش دارند سینمایی انقلابی و متناسب با فضای بعد از انقلاب را ترسیم کنند. سپس به دستاوردهای مثبت انقلاب در عرصه ی سینما پرداخته می شود. سینمای جنگ، سینمای دور از ابتذال و حضور غیر مبتذل چهره ی زن در سینما ، از جمله ی این دستاوردها قلمداد می شود.

در بخش پایانی نیز ، وجوه تشابه و افتراق این دو سینما در دو زمینه ی هنری و ایدئولوژیک بررسی خواهد شد.

## فصل اول

### انقلاب و سینمای اتحاد جماهیر شوروی

#### تاریخچه ی انقلاب شوروی

انقلاب مردم روسیه در اکتبر 1917 به وقوع پیوست و کشور روسیه تزاری به اتحاد جماهیر شوروی تغییر نام داد. مورخین عوامل متعددی را در شکل گیری این انقلاب دخیل می دانند. شیوه حکومت تزارها بر روسیه از جمله ی این دلایل است. تزارهای روسیه طی چند قرن حکومت بر گستره ی وسیعی از قاره های آسیا و اروپا تمام تلاش خود را به رقابت با اروپا و پیشی گرفتن از کشورهای پیشرفته غربی متمرکز کرده بودند. این تلاش ریشه در نوعی احساس حقارت در برابر رفتار متفرعن اروپای غربی آن زمان با روسیه داشت. این احساس البته بی راه هم نبود. کشورهای صنعتی اروپا همواره روسها را جماعتی زمخت و غیر متمدن به حساب می آورند. تزارهای روسیه برای تغییر دادن این نگاه دست به اقدامات مخاطره آمیزی زدند. دربار آنها بزرگ و بزرگتر شد. خیابانهای عریض و ساختمانهای پرهیبت ساخته شد. پتر کبیر در زمینی پر آب و باتلاقی شهر سن پترزبورگ را بنا نهاد. شهری رشک انگیز و باشکوه که با شهرهای مشهور اروپایی برابری می کرد. تجمل و زرق و برق در همه چیز به چشم می خورد. از درشکه تا اونیفورم افسران، تجدد به سبک غربی را متبادر می کرد. ناوگان بحری روسیه از لحاظ کمی با ناوگان انگلستان برابر شد. اما این نوسازی و تجدد بی حساب و افسارگریخته نیاز به پول داشت. روسیه قرنها کشوری دهقانی بود و این کشاورزان بودند که تحت سلطه زمینداران و اشراف خرج این نوسازی را به دوش می کشیدند. فقر در گوشه و کنار این سرزمین جانهای بی شماری را می گرفت و دربار تزار سرمست از پیشرفت به حال و روز مردمانش بی اعتنا بود. اما نارضایتی فقط مختص به طبقه دهقانان نبود. روسیه ی قرن نوزدهم جهش بلندی از لحاظ صنعتی کرده بود. کارخانه های متعدد یکی پس از دیگری ساخته می شد و هر روز به شمار کارگران صنعتی اضافه می شد. مارشال برمن<sup>3</sup> در کتاب *تجربه مدرنیته*، درباره وضعیت اقتصادی و صنعتی سن پترزبورگ چنین توضیح می دهد: « بالاترین حد سرمایه و کار در سن پترزبورگ به صنایع فلزی و بافندگی تعلق داشت. کارخانه های عظیم و مدرنی در این منطقه ساخته شده بود، آن هم تقریباً با سرمایه خارجی ولی برخوردار از انواع و اقسام تضمینها و سوبسیدهای دولتی. تولیدات این کارخانه ها عبارت بود از لوکوموتیو، دستگاههای بافندگی، قطعات

<sup>3</sup> Marshall Berman

کشتهای بنجار، تسلیحات، و ماشین آلات کشاورزی. کارگران این کارخانه ها که اکثراً تازه از روستا به شهر مهاجرت کرده بودند، در مناطق حاشیه ای و حومه های صنعتی شهر ساکن می شدند و بدون خانواده در آنجا زندگی می کردند. ادغام آنها در حیات اجتماعی شهر فقط در حرف خلاصه می شد. اما در عمل آنها فقط به خارج از محدوده ی شهر تعلق داشتند نه به یک اجتماع شهری واقعی. تنها پس از وقوع نخستین اعتصاب صنعتی سن پترزبورگ، در کارخانه نخ ریزی نوسکی، در 1870 بود که دیوارهای میان کارگران و شهر رفته رفته متلاشی شد، زیرا اعتصاب به یک محاکمه علنی گروهی منجر شد و اخبار آن به طرزی گسترده در روزنامه ها منعکس گردید.<sup>4</sup>

اما آنچه که حکومت قادر به درک آن نبود (یا نمی خواست درک کند) شرایطی بود که هر نوسازی و تجدید طلبی با خود به همراه دارد. نگاهی که تزارها به اروپا داشتند بیشتر معطوف به سطح بود. آنها غایت را در صنعتی شدن و مدرنیسم - هر چند ناقص الخلقه - می دانستند و به تحولات فکری و نظری قرن نوزدهم اروپا اعتنایی نداشتند. در قرون هیجدهم و نوزدهم نظریه پردازان و انقلابیونی در عرصه ی فکری اروپا ظهور کرده بودند که نظریات آنها به زودی الهام بخش روشنفکران روسیه شد. سرآمد این متفکران کارل مارکس بود. ایده های سوسیالیستی مارکس که بعداً به عنوان مارکسیسم شهره شد، غذای فکری مناسبی برای روشنفکران هر کشور تحت ستمی می توانست باشد. از اوایل سده ی نوزدهم لیبرالهای روسی با اندیشه های جدید آشنا شده بودند. اما آشنایی با افکار مارکس و همفکرش، انگلس، افق های فکری جدیدی به روی روشنفکران روسیه گشود. این روشنفکران که چند دهه بعد به انقلابیونی سرسخت تبدیل شدند در گروهها و هسته های زیرزمینی به نقد بررسی آرای سوسیالیستی مارکس پرداختند. رویای آنها انقلاب پرولتاریا بود و مدینه ی فاضله ی آنها کمونیسم مطرح شده در آرای مارکس. این غفلت حکومت تزاری از ترویج اندیشه های نوین اروپایی در روسیه، جریانی زیرزمینی را در سن پترزبورگ موجب شد. جریانی که چند دهه بعد طومار سلطنت آنها را برای همیشه در هم پیچید.

سرکوب اعتراض مردمی که در سال 1876 به خیابانها آمده بودند تا نارضایتی خود از شرایط اجتماعی و معیشتی را به گوش صاحبان قدرت برسانند، باید مهمترین عامل انقلاب 1905 قلمداد کرد. مارشال برمن در کتاب خود درباره شروع شکل گیری تظاهرات و سرکوب مردم توسط پلیس تزاری چنین می گوید: «... در سال 1876 جمعیت ناهمگونی متشکل از چند صد نفر به ناگهان در میدان کازان مقابل کلیسای جامع سن پترزبورگ گرد آمدند. نیمی از جمعیت را دانشجویان، کارمندان،

4. برمن، مارشال، فرهادپور، مراد، تجربه مدرنیته، تهران، انتشارات طرح نو، 1380، ص. 285.

بیکاران و روشنفکران تشکیل می دادند... و نیم دیگر از کارگران صنعتی کارخانه های اطراف شهر بودند... کل جمعیت خیلی کمتر از رقم مورد انتظار سازمان دهندگان تظاهرات بود، و صرفاً بخش اندکی از فضای میدان را پر می کرد. آنان همگی عصبی و آماده ی متفرق شدن بودند که روشنفکر جوانی به نام گئورگی پلخانف<sup>5</sup> تصمیم گرفت فرصت را مغتنم شمارد: او از میان جمعیت پا بیرون نهاد، سخنرانی کوتاه و آتشینی ایراد کرد و سخنان خویش را با فریاد «زنده باد انقلاب اجتماعی» به پایان رساند. سپس پرچمی سرخ را به اهتزاز در آورد که روی آن با حروف درشت نوشته شده بود «زمین و آزادی». حوادث بعدی کلاً ظرف کمتر از ده دقیقه رخ داد. نیروهای انتظامی به سوی تظاهر کنندگان یورش بردند. هر کسی به چنگ آنها افتاد از کتک بی نصیب نماند. دهها نفر بازداشت شدند. عده ای زیر شکنجه جان باختند و عده ای دیگر به سیبری تبعید شدند<sup>6</sup>.

تعدادی از سازمان دهندگان اصلی موفق به فرار شدند که البته با اهمیت ترین آنها پلخانف بود. گئورگ والتینوویچ پلخانف (1856 - 1918) - که بعدها به همراه لنین از رهبران اصلی انقلاب شوروی شناخته شد- فرزند یک زمین دار بود و در شهر گودالووکا<sup>7</sup> در روسیه مرکزی به دنیا آمد. در جوانی به مدرسه نظام رفت و در سال 1873 وارد دانشکده ی افسری سن پترزبورگ شد. اما پس از چند ماه حرفه ی نظام را کنار گذاشت و در سال 1874 وارد انستیتوی معدن شد. دوسال بعد به علت بی علاقهگی به موضوعات درسی از آن انستیتو اخراج شد. در این دوران با آثار چرنیشفسکی<sup>8</sup> و دیگر نویسندگان رادیکال آشنایی پیدا کرد و با برخی از انقلابیون ملاقات نمود. او در این دوران جزو هواداران جنبش پوپولیستی به رهبری باکونین<sup>9</sup> بود. در سال 1876 به عنوان یکی از سازمان دهندگان تظاهرات سن پترزبورگ آن سخنرانی پیش گفته را انجام داد. برای فرار از بازداشت به برلن گریخت و یکسال بعد به عنوان یک انقلابی حرفه ای دوباره به روسیه بازگشت. چند سالی به فعالیتهای انقلابی مشغول شد اما همزمان با فشار و سرکوب پلیس در سال 1880 دوباره از کشور گریخت. این بار در ژنو مستقر شد و همان جا بود که بصورت جدی با اندیشه های مارکس آشنا شد. پلخانف در ژنو مارکسیسم را پذیرفت و تا پایان عمر به آن وفادار ماند. وی تا سال 1917 یعنی سال پیروزی انقلاب به روسیه بازنگشت.

<sup>5</sup> Georgi Valentinovich Plekhanov

<sup>7</sup> Gudalovka

<sup>8</sup> Nikolay Chernyshevsky

<sup>9</sup> bakunin

در میان انقلابیون آن زمان ، دو شخصیت نقش برجسته تری را در ساماندهی انقلاب 1917 ایفا کردند: پلخانف و لنین. پلخانف پیرتر بود و لنین جوان در ابتدای مبارزاتش مرید پلخانف بود. اما اختلاف نظری که بین آن دو بر سر برداشت از آرای مارکس پیش آمد راه آن دو را از هم جدا کرد. پلخانف به منشویک ها پیوست و لنین سردمدار بلشویسم شد. نفر سومی که نظراتش از لحاظ تاریخی تاثیر عمیقی بر انقلاب روسیه گذاشت ، لئون تروتسکی بود<sup>۱۰</sup>. او نظریه پرداز قهار و نویسنده ای الهام بخش بود که هیچگاه به شکلی علنی در این دسته بندی بین پلخانف و لنین جای نگرفت.

ولادیمیر ایلیچ اولیانف<sup>۱۱</sup> ( که از پایان سال 1901 با نام مستعار لنین مقاله می نوشت) در 22 آوریل 1870 در شهر سیمبرسک<sup>۱۲</sup> به دنیا آمد. پدرش بازرگ محلی مدارس و از اعضای مرفه دیوان سالاری تزاری بود. کودکان خانواده در محیطی مذهبی اما بدون تعصب بزرگ شدند. نسل جوان این خانواده خیلی زود سنت انقلابی را جذب کرد. هنگامی که ولادیمیر هفده ساله بود ، برادر بزرگش ، الکساندر ، به جرم دست داشتن در نقشه قتل تزار الکساندر سوم اعدام شد . در آن زمان ، ولادیمیر مشغول گذراندن امتحانات نهایی مدرسه بود. طبعاً مرگ برادر نفرتش را نسبت به مقامات دولتی برانگیخت و به امر انقلاب دل بسته اش کرد. همان سال وارد دانشگاه غازان شد و همان جا بود که مسلک مارکسیسم را پذیرفت. مدتی از تحصیلش نگذشته بود که به دلیل فعالیت انقلابی از دانشگاه اخراج شد. او در اوایل دهه 1890 به سن پترزبورگ آمد تا به وکالت دادگستری بپردازد و مطالعات مارکسیستی خود را تکمیل کند. نخستین نوشته های او در این دوران شرح و بسط نظریات پلخانف بود. علاقه زیادی به نظرات پلخانف باعث شد که در سال 1985 اولیانف برای ملاقات با استاد به سوئیس سفر کند . چون به پترزبورگ برگشت به « سازمان مبارزه برای آزادی طبقه کارگر » پیوست و اندکی بعد از فعالیت انقلابی، توسط پلیس بازداشت شد. یک سال و نیم زندان و سه سال تبعید به سبب دورانی بارآوری برای او بود. در آن جا به شدت به مطالعه و نگارش مشغول شد و برنامه ای تدوین کرد که در آن از حزب سوسیال دموکرات خواسته شده بود برای آزادی های دموکراتیک و قوانین اجتماعی مبارزه کنند. رسالات « وظایف سوسیال دموکرات های روس » و « رشد سرمایه داری در روسیه » محصول این دوران هستند. در آغاز سال 1900 تبعید لنین در سبب رسیدن و در ژوئیه همان سال به همراه دو مبارز دیگر ، پوترسوف<sup>۱۳</sup> و مارتوف<sup>۱۴</sup> ، به ژنو رفت تا گروههای سوسیال دموکراتیک را در جنبش واحدی متشکل کند. قدم اول تاسیس نشریه ای بود که می باید

<sup>10</sup> Leon Trotsky

<sup>11</sup> Vladimir Ilyich Ulyanov

<sup>12</sup> Simbirsk

<sup>13</sup> Potersov

<sup>14</sup> Martov

نقش رابط گروه های پراکنده را بازی کند و تاسیس یک حزب واقعی را میسر گرداند. چنین نشریه ای طبعاً می باید در خارج از روسیه چاپ و به طور غیر قانونی وارد روسیه می شد. نامی که برای این نشریه برگزیده شد ایسکرا (جرقه) بود. مقرر شد که این نشریه زیر نظر یک شورای شش نفره اداره شود. پلخانف، اکسلرود<sup>۱۵</sup> و ورا زاسولیچ<sup>۱۶</sup> که نمایندگان گروه آزادی کار بودند، همراه با لنین، پوترسوف و مارتوف.

نخستین شماره ایسکرا در دسامبر 1900 به چاپ رسید اما کار تاسیس این روزنامه با کشمکش هایی همراه بود. شورای شش نفره نویسندگان در برخی از موارد با هم اختلاف نظر داشتند. همین اختلاف نظرها بود که سه سال بعد دو گرایش مشهور از مارکسیسم را بوجود آورد: منشویسم و بلشویسم.

شکاف بزرگ در سال 1903 پیش آمد؛ در دومین کنگره ی حزب سوسیال دموکرات روسیه که در بروکسل تشکیل شد، نمایندگان بیست و پنج سازمان سوسیال دموکرات شناخته شده شرکت داشتند. ریاست کنگره به عهده پلخانف بود. دستور کار کنگره تصویب برنامه حزبی و اساسنامه ی حزب بود. از همان ابتدا بر سر بندهایی از اساسنامه بین لنین و مارتوف مجادله در گرفت. مارتوف و اکثریتی که به نرم ها شهره بودند مخالف ایده سازمان انقلابی مستقل در داخل حزب بودند. سازمان انقلابی پیشنهادی لنین، سازمانی انقلابی، مبارزه جو و منضبط بود که اجازه ابتکار عمل را خارج از نفوذ هسته مرکزی حزب داشت. در نهایت برنده این مجادله لنین شد و توانست اکثریتی نسبی را به دست بیاورد. در این درگیری پلخانف جانب لنین را گرفت. اما مجادله ی بعدی بر سر انتخاب اعضای شورای مرکزی حزب و انتخاب شورای نویسندگان ایسکرا پیش آمد. لنین پیشنهاد داد که شمار اعضا از شش نفر به سه نفر تقلیل یابد تا تصمیمات انقلابی تر و عملی تر شود. قصد لنین بیرون انداختن اعضای نرم گروه بود. در رای گیری باز هم لنین اکثریت را به دست آورد. مارتوف به قهر عضویت در شورا را نپذیرفت. به نظر می رسید که لنین جوان در حال بدست آوردن تسلط کامل در حزب است. اکثریت در دست او بود و برای همین لنین و موافقانش بلشویک نام گرفتند. بلشویک در زبان روسی به معنی اکثریت است. مارتوف و دیگرانی هم که در اقلیت بودند منشویک یا اقلیت نامیده شدند. اما پیروزی های لنین در داخل حزب زیاد به درازا نکشید. پلخانف که زیاد از جاه طلبی های این مرید جوان دلخوش نبود به منشویک ها پیوست. هر چند که خلق و خوی نرم این مبارز پیر هم در این تصمیم بی تاثیر نبود. منشویک ها جناح میانه روی حزب محسوب می شدند. آنها در مورد جریان توسعه ی تاریخی روسیه، دیدگاه اصلی مارکسیستی را پذیرفته بودند و با نظر لنین در مورد

<sup>15</sup> Axelrod

<sup>16</sup> Vera Zasulich

نقش حزب مخالف بودند. جدایی میان دو گروه در سالهای بعدی بر سر مسایلی مانند مبارزه زیرزمینی یا علنی و قانونی، دفاع از میهن یا شکست پذیری انقلابی سختتر شد. اما هر دو گروه تا قبل از انقلاب 1905 برداشتی تقریباً یکسان از مارکسیسم داشتند. هر دو با این نظر مارکس موافق بودند که انقلاب را بورژوازی به تنهایی انجام می دهد و با ایجاد دموکراسی کشور را به سمت سوسیالیسم سوق می دهد. در این مرحله پرولتاریا (کارگران صنعتی) ابتکار عمل را به دست می گیرد، انقلاب پرولتاریا را انجام می دهد و کمونیسم را مستقر می کند تا زمینه را برای انقلاب سرمایه داری آماده کند. هر چند که هر دو گروه از ضعف بورژوازی روسیه آگاهی داشتند اما ترجیح می دادند به همین ایده وفادار بمانند، تا اینکه در سال 1905 اتفاقی روی داد که منشویک ها و بلشویک ها انتظار آن را نداشتند: انقلاب.

در سال 1905 اولین انقلاب روسیه به وقوع پیوست. در روز یکشنبه نهم ژانویه که در تاریخ به یکشنبه خونین ثبت شد، جمعیتی انبوه از کارگران، حدود دویست هزار مرد و زن و کودک، از همه سو به سمت مرکز سن پترزبورگ به راه افتادند. آنان مصمم بودند تا به کاخ سلطنتی برسند. تظاهر کنندگان غیر مسلح بودند و قصد نداشتند دست به خشونت بزنند جمعیت طوماری از خواسته های خود را در دست داشتند و قصد مطرح کردن آن را با نیکلا داشتند. خواسته های مردم شامل دو بخش بود. بخش اول خواسته هایی که از کارفرمایان خود داشتند. آنها تقاضای هشت ساعت کار روزانه، دستمزد معادل یک روبل در روز، لغو اضافه کار اجباری بدون دستمزد و آزادی سازماندهی را از تزار داشتند. البته این خواسته ها بصورت غیرمستقیم به تزار مربوط می شد. خواسته مستقیم مردم از تزار خواسته هایی سیاسی و رادیکال بود: تشکیل مجلس موسسان بر اساس انتخابات دموکراتیک، تضمین آزادی بیان و نشر، آزادی تشکیل اجتماعات، تحقق و اجرای قانون، ایجاد نظام آموزش رایگان برای همه و سر آخر ختم جنگ مصیبت بار روسیه با ژاپن.

مردم هرگز موفق به ملاقات پادشاه خود نشدند. نیکلا همراه با خانواده اش با عجله پایتخت را ترک کرده و مسئولیت را به کارگزاران خویش واگذار کرده بود. آنان نیز طرح مقابله ای را ریخته بودند بسی متفاوت با آنچه کارگران به آن امید بسته بودند. همچنانکه مردم به کاخ نزدیک می شدند، دسته ای بیست هزار نفره از ارتش مردم را محاصره کردند و به روی آنان آتش گشودند. شمار کشته شدگان هرگز بطور دقیق اعلام نشد ولی به طور تخمین هزار نفر کشته شدند. این اشتباه حکومت موجب انقلابی عظیم در کل روسیه شد.



مهمترین و پایدارترین دستاورد این انقلاب نه ماه بعد متولد شد: سوویت یا شورای کارگران. در اوایل اکتبر 1905 شورای کارگران سن پترزبورگ عملاً یکشنبه پا به صحنه گذاشت. این شورا، همراه با انقلاب 1905، جوانمرد شد؛ لیکن در سال انقلابی و پر جوش و خروش 1917 نخست در پترزبورگ و سپس در سراسر روسیه بار دیگر سر برآورد.

انشعاب بلشویک ها و منشویک ها باعث شد که حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه با روحیه ضعیف و سرخورده با انقلاب 1905 رو به رو شود. انقلاب هر دو جناح را غافلگیر کرد. هیچ کدام از آنها نقشی در نخستین حرکت خود انگیخته ی این انقلاب نداشت. از میان مهاجرانی که در این زمان به روسیه بازگشتند، تروتسکی که به هیچ یک از دو جناح تعلق نداشت، مهم ترین نقش را ایفا کرد. او بلافاصله راهی سن پترزبورگ شد، حال آنکه لنین و مارتف تنها در نوامبر 1905 و پس از اعلام عفو عمومی به روسیه بازگشتند. تروتسکی در «شورای نمایندگان کارگری پترزبورگ» به سازماندهی و فعالیت مشغول شد و کمی بعد ریاست شورا را بر عهده گرفت.

لئون تروتسکی (لیوو داویدویچ برنشتین<sup>17</sup>) در سال های 1902 و 1903 در میان محافل مهاجر روسی به عنوان یک مارکسیست با استعداد شهرتی به هم زده بود. او در هفتم نوامبر سال 1879 در شهر یانووکا<sup>18</sup>، در خانواده ی یک دهقان یهودی به دنیا آمد. در ادسا به مدرسه رفت و در هجده سالگی مارکسیست شد. چند ماهی در دانشگاه ریاضی خواند اما به دلیل فعالیت های حزبی درس را رها کرد. در آغاز 1898 بازداشت شد؛ نزدیک به دو سال در زندان ماند و به چهار سال تبعید در سیبری محکوم گردید. در زندان و تبعید کار آموزش مارکسیستی خود را با اشتیاق دنبال کرد و در سیبری به ایراد سخنرانی و نگارش مقالاتی برای نشریات قانونی مشغول شد. با گذرنامه ی جعلی و زیر نام مستعار تروتسکی از تبعیدگاه گریخت و با همین نام در تاریخ شهره شد. در تابستان 1902 به لنین پیوست و جزو همکاران ایسکرا شد. در دعوی لنین با منشویک ها، جانب منشویک ها را گرفت. استدلال تروتسکی این بود که لنین می خواهد حزب را از یک تشکیلات طبقه کارگر به محفل بسته ی مشی توطئه گر تبدیل کند. چندی در صف منشویک ها ماند، اما پس از مدتی با آنها قطع رابطه کرد، چون گرایش آنها به لیبرال ها را نمی پسندید. در سال 1904 جزوه ای در ژنو منتشر کرد که «وظایف سیاسی ما» نام داشت، و در آن به برداشت لنین از حزب حمله کرد. به گفته ی او، لنین از مردم و طبقه ی کارگر نفرت دارد و می خواهد حزب را جانشین پرولتاریا کند و

<sup>17</sup> Lyov Davidovich Bronstein

<sup>18</sup> Yanovka

دیری نخواهد بود که کمیته مرکزی هم جانشین حزب و سرانجام یک دیکتاتور جانشین کمیته مرکزی خواهد شد. این پیشگویی حیرت آور و درست سالها بعد به حقیقت پیوست.

با پیشرفت کار انقلاب دو جناح حزب سوسیال دموکرات ، بلشویک ها و منشویک ها ، عملاً به همکاری با یکدیگر مشغول شدند. جنبش خود انگیخته کارگران توانسته بود نهاد تازه ای (سویت ) در شکل شوراهای کارگری پدید آورد. بلشویک ها در آغاز به این ارگان های غیر حزبی که نمی توانستند از آگاهی راستین انقلابی برخوردار باشند بی اعتماد بودند. اما طولی نکشید که لنین در آنها هسته ی قدرت کارگری آینده را کشف کرد و به هواداران خود دستور داد به این نهاد بپیوندند و تلاش خود را صرف آن کنند که اختیار اساسی شورا را در دست گیرند.

در اکتبر 1905 تزار بیانیه ای صادر کرد و در آن نوید داد که قانون اساسی تصویب و آزادی های بیان و اجتماعات محترم شمرده خواهد شد و پارلمان برگزیده ای که « دوما» نام گرفت تشکیل خواهد شد. هیچکدام از گروههای سوسیال دموکرات این وعده ها را باور نکردند. در دو ماه آخر سال 1905 انقلاب به اوج رسید. شورش کارگران مسکو سرکوب شد. پس از آن تمامی کانون های انقلابی در روسیه ، لهستان و لاتویا مورد سرکوب خونین قرار گرفت و دسته های ارتجاعی فضای خفقان و ارباب پدید آوردند و به کشتارهای عمومی دست زدند. تروتسکی و سایر رهبران بازداشت شدند. دفاع درخشان و سرسختانه ی تروتسکی در دادگاه در بالا بردن اسم و آوازه ی شورا و خود تروتسکی تاثیر فراوان داشت.

در نتیجه ی انقلاب ، حزب سوسیال دموکرات دوباره رسماً متحد شد. در دسامبر 1905، کنفرانس بلشویک ها در فنلاند - این نخستین محل پدیدار شدن استالین<sup>19</sup> در یک کنفرانس یا کنگره ی سراسری روسیه بود ، و نخستین دیدار او با لنین - ادغام کمیته های دو جناح را به منظور تشکیل کنگره ی مشترک تصویب کرد. در کنگره ی استکهلم در آوریل 1907 منشویک ها از اکثریت قابل ملاحظه ای برخوردار بودند ، اما دو جناح همان نام های پیشین خود را حفظ کردند. در این کنگره وحدت تشکیلاتی حزب احیا شد و شش سال دام آورد تا آن که بالاخره در سال 1912 لنین انشعابی قطعی در حزب پدید آورد. منشویک ها خواستار مشارکت در دوما بودند و معتقد بودند که باید مانع رادیکال شدن خواست های پرولتاریا شد تا بتوان دوباره اعتماد بورژوازی را به دست آورد. لنین مخالف این نظر بود. لنین برای اولین بار به دهقانان امیدوار

<sup>19</sup> Josef Stalin

شده بود و معتقد بود در شرایط فعلی بورژوازی حاضر به سازش با تزارسم است و این دهقانان هستند که می توانند متحد طبیعی پرولتاریا و حزب شوند. تروتسکی هم پیرو نظریه «انقلاب مداوم» خود استدلال می کرد که انقلاب روسیه باید بلافاصله وارد مرحله سوسیالیستی شود و همین انقلاب می تواند دگرگونی سوسیالیستی در غرب را دامن زند.

بدین سان در دوران پس از انقلاب 1905 اختلافات سابق به قوت خود باقی ماند و به علاوه دو جناح را با مسایل تازه ای رو به رو کرد که هر یک به فراخور اندیشه های خود به مواجهه با آن برخاستند.

از این زمان به بعد ، تا 1917 هر دو درگیر اثبات نقطه نظرات خود بودند. لنین در این دوران، چندین کتاب مهم نوشت. وقتی در 1916 کتاب «امپریالیسم ، واپسین مرحله ی سرمایه داری» را می نوشت ، دیگر از وقوع انقلاب قطع امید کرده بود. در سویس در اجتماعی خصوصی به تلخی عنوان کرد که شک دارم که ما پیرمردها زنده بمانیم و نبردهای قطعی انقلاب آینده را بینیم (لنین در آن زمان 46 سال داشت). شش هفته بعد انقلاب در روسیه آغاز شد؛ و لنین پس از یک ماه انتظار و نگرانی و مذاکرات پر زحمت همراه با بیست تن از بلشویک ها، با موافقت دولت آلمان در قطار مهر و موم شده ای که از رابطه با دنیای خارج ممنوع بود نشست و از راه آلمان به سوئد رفت. این گروه روز 3 آوریل 1917 به پتروگراد رسید.

انقلاب فوریه 1917 که سلسله رومانف را منقرض کرد جنبش خود انگیخته ی مردمی بود که بر اثر محرومیت های جنگ و نابرابری آشکار در تقسیم بار آن به تنگ آمده بود. قشر وسیعی از بورژوازی و کارکنان دولت، که اعتماد به نظام حکومت استبدادی را از دست داده بودند ، از این جنبش استقبال کردند. نخستین دولت موقت از دل این قشر بیرون آمد.

طرفه اینجا بود که احزاب انقلابی در جریان انقلاب دخالت مستقیمی نداشتند. بلشویک ها و منشویک ها منتظر انقلاب نبودند و در آغاز قدری یکه خوردند. «شورای نمایندگان کارگران پتروگراد» دوباره فعال شد.

اینکه چه عواملی باعث شد که دولت موقت کرنسکی<sup>۲۰</sup> سقوط کند و بلشویک ها در رقابت با سایر احزاب ، انقلاب را تصاحب کنند را، باید در تیزهوشی لنین و قدرت تصمیم گیری و رهبری او جستجو کرد. لنین به سرعت دریافت که دست بالا، در تصاحب شوراهای کارگران ، بخصوص دو شورای پتروگراد و مسکو است. با آمدن استالین و کامنف از سیبری ، سازماندهی این کار انجام شد.

بلشویک ها از منشویک ها جلو زدند. برگ برنده آنها نفوذ در کارگران بود. در شوراها برنامه ارائه کردند و سنگر به سنگر شوراها را فتح کردند.

فتح نهایی در اکتبر 1917 از راه رسید. انقلاب پیروز شد و بلشویک ها به رهبری لنین نخستین دولت انقلابی سوسیالیستی را به دنیا معرفی کردند.

---

<sup>20</sup> Kerensky